

نامه‌های مینو رسکی به تقی زاده

قسمت سوم

(دنباله) ۲۷ اکتبر ۱۹۵۷ . . . باور بفرمائید که يك ماه قبل حال بنده خیلی منقلب بود . صبح بیدار شدم با چشمی پر خون . پیش کمال دویدم که به من گفت که مطلب طولانی است و نباید بخوابم یا بنویسم ولی الحمد لله این Iritis خیلی بهتر شده است و باز مشغول کار می‌شوم . . .

زندگانی آن دوست گرامی - مثل زندگانی این فقیر - پر وقایع و سرگذشتها بوده ولی سپاس خدای را عزوجل آخر کار به اوج (۱) احترام و محبت عام رسیده‌اید و البته می‌دانید که در زمره خیر خواهان حضرتمالی این کمیته جایی ثابت دارد . درمأصل حیات زندگانی ما خیلی فرق دارد ولی در يك چیز شباهت تام است . یعنی در بخت انتخاب عیال . . .

بیست و سوم فوریه ۱۹۵۹ - . . . حیف است که چاپ مجموعه مقالات بنده که دانشگاه تهران می‌خواست نشر کند گویا موقوف شده است . مبادا باد اطلائیک مخمل نیت پاک دوستان دانشگاه شده است ولی بقول درویشها بوده . . . یا هو !

بنده چند دفعه خدمت آن دوست دانشمند عرض کرده بودم که چه خوب بود اگر متون یونانی-رومی (بیزانیتی) راجع به ایران جمع می‌شد چنانکه برای اقوام ترکی شده است . پارسال که بعد از مراجعت از سفر امریکا در لندن بودید کتاب پروفیسور مراوچیک را

به سرکار عالی نشان دادم Ga. Moravcsik, - Byzantino - Turcico. Die Byzantiniser Quellen der Geschichte der Turkenvolker (Budapest 1442).

حالا می‌بینم که این دو جلد مهم دوباره چاپ شده است . در آلمان دانشمندان مثل پروفیسور مراوچیک در صدسال به‌دنیای آیند و چه خوب بود که ایرانیان هم از معلوماتش استفاده می‌کردند . اگر ملاحظات اطلائیک در کار باشد میشود گفت که پروفیسور مراوچیک تازگی در امریکا هم سخنرانها داده است . . .

شانزدهم مارس ۱۹۶۰ - . . . امیدوارم که با برگشتن بهار حال همه ماها بهتر شود . خیلی می‌خواهم بدانم آیا این سفر هم در کنگره مستشرقین مشارکت خواهید فرمود (۲) . . . به بنده هم دعوتی فرستادند ولی حال من مثل حال آن دریا بگی بوشهر است که برای جهاز جنگی انگلیسی توپ «شلیک» نکشیده بود . پرسیدند چرا ؟ گفت به



مینورسکی و تقی زاده در کمبریج ۱۹۶۲

هفت سبب، اولش که باروت نداشتیم. گفتند بیش از این زحمت نده! . . .
 تازگی مقاله نصیرالدین طوسی درباره مالیات را تصحیح می کردم و این قدر مسایل
 علاوه کردم که نمونه [مطبعه] شباهت به خارپشتی داشت. قسمت نوشتجات ما بعد از بیست و
 پنج سال همین می شود. بقول آن فیلسوف یونانی همه چیز روان است.
اول ژوئیه ۱۹۶۰ . . . از حال این دعاگویان پرسیده باشید خبری مخصوص نیست
 اگر چه البته فلاکت سن کبیر هر روز ازجائی غیر منتظر از خود یادآوری می نماید. چه
 کنیم قضا و قدر! . . .

کتابهای ایرانی به بنده خیلی با تأخیر می رسد. دوماه قبل یکی از دوستان نوشته بود
 که تاریخ و صاف و تاریخ رشیدالدین به من فرستاده شده است ولی هنوز هیچ خبری ندارم در این
 عهد الکتریک و بمب اتمیک. تمام دنیا بسا خیلی عجله جائی حرکت می کند ولی معلوم
 نیست کجا و برای چه مقصود.

ازقراری که مسموع می شود حضرت تعالی به ریاست هیأت اعزازی برای کنگره مسکو نامیده
 شده اید. خیلی تبریک می کنم و افسوس می خورم از آنکه نمی توانم بسمت مترجم در خدمت
 عالی باشم که از کنگره کرملین وطنی یک دفعه نگاهی کنم. والا لیس لی ما به الحركة. تفو
 باد بر چرخ گردون تفو!

کتابهای تازه متعدد، ولی چیزی که شایان دقت باشد کم است. از اطریش پرفسوردودا
 ترجمه تاریخ ابن بی بی را فرستاده است، ولی بدون تفسیر کافی. به زبان روسی پرفسور
 پتروسوسکی کتابی نشر کرده در باره فلاحت در ایران در عهد مغولی. راستی خیلی زحمت
 کشیده الخ . . .

هشتم اوت ۱۹۶۰ . . . بنده به کنگره مسکو نوشته بودم که بجهت عدم وسائل ما
 از آمدن معذور خواهیم بود. ولی ریاست آکادمی علوم تلگراف کرد که ما با خانم مهمان

آن مؤسسه معظمه خواهیم بود. پس با کشتی به لنین گراد حرکت کردیم در اول اوت. شروع ملاقات دوستان و اظهار هم جور لطف و محبت از آنجا شروع شد. از آنجا به مسکو آمدیم و از کنگره و صحبتها و دیدن يك دنیا دوستان قدیم و تازه به درجه‌ای خسته شدیم که پنج شش روز در هتل استراحت کردیم ولی در ضمن آن روزها از سه جمهوریت قفقاز تلگراف و تلفون آمد با دعوت‌های بسیار مهربان. پس ویزه را تطویل کرده به بادکوبه با طیاره رفتیم. از آنجا به ایروان از آنجا با ماشین به تفلیس از آنجا با طیاره (در دوساعت و يك ربع) به مسکو برای يك روز بعد با ترن شب به لنینگراد و شب دیگر سوار کشتی شده بسه لندن برگشتیم. در قفقاز مجبور شدم برای محصلین سخنرانی کنم و از دید و بازدید و تپیدن ماشینها و لرزیدن طیاره‌ها و عجله و دعوتها و ناهارهای طولانی و شامهای دیر و لطف و اکرام و سؤال و جواب و یادگارهای مافات و تشبیه و پاسخ به جوانان طوری خسته شدیم، تن ما شکسته و سر ما گیج است و مجبورم عریضه خودم را به این چند کلمه چرند و پرند مختصر کنم.

پانزدهم سپتامبر ۱۹۶۰ . . . فقط حالا می‌فهمم سرگذشت سفر مرا تا چه درجه خسته نموده و هر قدر به دل خود می‌گویم خیر الامور اوسطها زیر بار نمی‌رود تا بلکه غذاهای ساده و معمول «حیات یولداشم» (به اصطلاح دوستم آقای عبدالکریم علی زاده) کار را اصلاح کند.

در عریضه سابق مطلبی فراموش شده که حالا می‌خواهم به آن نظر تان را جلب نمایم چند سال قبل خدمت عالی عرض کرده بودم که در عالم بی‌زانس شناسی پرفسور مرواچیک ما جاری (۱) نظیری ندارد و کتاب او Byzantin Oturcicu که در این اواخر چاپ دومش نشر شده قیمت فوق العاده دارد که هر اسم ترکی یا کنایه‌ای به ترکها در منابع بی‌زانتینی ذکر شده است در در آن فهرست به سهولت پیدا می‌شود. آدمی به این کمال در صد سال يك دفعه پیدا می‌شود و بنده تازگی با او در مسکو تجدید عهد کردم و از نو فکر کردم که چقدر کار خوبی بود اگر او برای ایران ساسانی و بعد ساسانی همچنین فهرستی را حاضر می‌کرد. پرفسور مرواچیک هر زبان اروپائی (آلمانی، فرانسه، روسی) را خیلی خوب بلدست. حالا باز این مطلب را به سرکار عالی عرض می‌کنم که بلکه امکانی پیدا کنید که ایران هم از کمال این عالم استفاده‌ای نموده باشد. . . .

پانزدهم مارس ۱۹۶۱ . . . باز روز نوزد رسیده است و به سلسله سنوات یکی دیگر افزوده می‌شود. . . . امسال ما هم می‌توانیم با ایرانیان نوزد بگیریم. هوا فوق العاده خوش است. آفتاب تابان است و خانمها و بچه‌ها در کوچه پر خنده و تبسمند. لیکن ترسی هست که بعد در تلافی این بخشایش طبیعت از خشکی تابستان زحمت بکشیم.

از حال این دوستار پرسیده باشید گویا در سفر روسیه ذخیره شطارت به نه رسیده است، از فشار خون بعضی روزها سر بنده مثل خالی می‌ماند و از کار کردن عاجز می‌شوم. در صورتی که کار فراوان است و باید با وجود سن بعضی (۲) کارها را قبول کنم. بلکه بایستی يك دو

۱- یعنی مجاری ۲- «باضی» نوشته و چنین غلطی را از قلم فاضلانۀ مینو رسکی

فقط باید حمل بر سهو القلم کرد. محال است که او املاء «بعضی» را ندانسته باشد.

ماه استراحت کنم ولی کجا بروم. دوهم رفته استراحت درخانه خود ازهمه بهترست .
از کتابهای تازه که بنده دیده‌ام کتاب D. Sourdel. - Levizarat abbasid دو جلد
کتاب فوق‌العاده خوب است .

از دانشگاههای اینجا خیلی خیلی دانشمندان به امریکا و کانادا دعوت می‌شوند و این
مسئله برای تبعات نتیجه‌ای خوب نخواهد بخشید . . .

از نیویورک خبر رسیده است که دارالفنون Columcia می‌خواهد کتابخانه آقای سعید
نفیسی را ابداع کند . چندی قبل دانشگاه تهران کتابهای ناچیز بنده را می‌خواست بخرد .
پس چه معنی دارد که کتابهای خیلی نفیس از خود ایران به خارجه برده شود . مگر چاره‌ای
نیست آنها را سرجا خرید برای استفاده ایرانیان جوان ، عذرمی‌خواهم از ذکر این مسئله
بلکه افواه درست نباشد . در هر صورت می‌ترسم که مبادا کاسه از آتش گرمتر شود .

دوازدهم اکتبر ۱۹۶۱ . . . از صد روز پیشتر از خانه بیرون نرفته‌ام . اگر چه
قلب بنده قدری قویتر شده است حالت حاضر افسردگی که مخصوص اتکیناست مثل مالیخولیاست
و گاهی مثل آن حس می‌کنم که از گوشه‌ای دو چشم کسی به من دوخته است که من به سر ندیب
فرار نکرده باشم . حیف است که از کار خیلی می‌مانم و چاپ مقالات یعنی مجموعه مقالات
بنده آهسته آهسته پیش می‌رود . . .

ضمناً از سر کار عالی مساعدتی می‌خواهم . در مقاله خود راجع به ویس ورامین BSOAS
f. 3Y3 11/1(1947) X بنده ذکر می‌کنم که به عقیده سرکار متن گرگانی (چاپ مینوی ص
۴۴) مدل برتالیف اصل حکایت باید بعد از ۵۰۷ میلادی (در هر صورت بین ۶۰۰ و ۵۰۸)
نوشته شده باشد . بنده یقین نمی‌دانم که این حساب از روی چه تقویم اصلی شده است بنده از
رصدخانه کمبریج سؤال کردم ولی کسی که به من جواب نوشته است چیزی معین نتوانست بمن
بگوید . اینک به مرجع کل سؤال خود را عرض می‌کنم . اما هیچ امکان می‌بینید که حرف
از تقویمی مخصوص بوده یا بلکه مؤلف اصلی فقط از روی تقویم زمان خود آذار را در بهار
حساب کرده بود . در هر صورت در این جور موارد تاریخ محقق از روی علم نجوم مشکل
است منظر شویم .

اما آنچه درباره «یکانه مرجع» می‌فرمائید به سرکار عالی هیچ ربطی ندارد چون
مرجع کل هستید و برای کارهای مختصر بنده جسارت ندارم مزاحم شوم . . .
بعضی شبهه‌های شوم پشت در خوابگاه من پریئی ایستاده که می‌خواهد بشنود من چگونه
نفس می‌کشم .

نهم مارس ۱۹۶۲ . . . چنانکه گاه شناس معروف راشاید، مرقومه شریف راطوری
فرستادید که همان روز هشتاد و پنج ساله تولد این جانب رسید . البته جای تبریک نبوده
بلکه جای تأسف بود . ولی یاد دوستان بدون شبهه تسلی (۱) دل و جان است و اسباب خیلی
تشکر . دوستان هر چه دورتر باشند و قایشان متین ترست .

خیلی افسوس بود که روز صد ساله براون (۲) نتوانستید تشریف بفرمائید که نیت بود

۱- اصل : تسلی

۲- مراد جمنی است که در کمبریج گرفته شد .

اسم سرکار عالی را با یاد براون وصل کنند ولی مردم دوری مسافت و سرمای هوا را فراموش می کردند. حالا منتظر بهار باشیم و امید است که بعد از معالجه آبگرم احوالتان بسیار خوب باشد . . .

رفتن آقای یارشاطر به امریکا بدبختی دوستان او شده است. حالا مجبورم به حضرت عالی زحمت دهم . . .

البته شنیده اید که دو سه روز پیش از تشریف فرمائی نخست وزیر به لندن از سفارت ایران بقدر چهار هزار لیره لباس و جواهر دزدیده شده است ! حیف است ما به این جور حالات وازمنه افتاده ایم . . .

چند روز قبل یکی از قدیمیترین دوستان بنده کلنل Lorimer که آدمی فوقالعاده خوب و نجیب بود وفات کرد . ازمقطاران جوانی ما هر روز کسی از میان می رود !

بیست و هفتم مه ۱۹۶۲ . . . سه روز قبل مجموعه بسیار قشنگی که دوستان سرکار عالی به خدمت آن حضرت تألیف و جمع آوری کرده اند واصل دست اعزاز گردید (۱) و خوشحال شدم که این امر به عمل آمده است . دروقتی که هنوز قوت دارم چندکلمه تبریک به آن تقدیم علاوه کنم . امیدوارم که از ارمغان لندن که در حقیقت نتیجه آرزوهای دوستانان ازملل متعدد دست حسن رضایت حاصل شود . ای کاش خودتان می توانستید تشریف بفرمائید برای پذیرائی ارمغانی که دوست دیرینه سرکار عالی هم می توانست تجدید عهد کند . . .

بدبختانه امسال هوای این طرف بسیار بد بوده و بهار رخ خود را هیچ ننموده است (۲) همه اش سرما و ابر و بارندگی نمود بالله !

از حال این بنده پرسیده باشید از حسن پرستاری خانم هنوز قابل راه رفتن و کار کردن هستم. **بیست و یکم ژوئیه ۱۹۶۲ . . .** وقتی که به سویس تشریف آوردید در خانه دوست محترم ما آقای جمالزاده «ران ملخ» از چشم جهانبین سلیمانی پنهان نخواهد ماند، ان شاء الله ! **هشتم سپتامبر ۱۹۶۲ . . .** چه سعادتى بود که توانستیم در کمبریج خدمت عالی برسیم . خیلی خوشوقتم که به قول همه کس رسم تقدیم «ران ملخ» اینقدر خوش و شیرین گذشت . و لکن (کذا) مفارقت دوستان همانقدر سختتر گردید. مثل آن بود که پنجاه و هشت سال عمر این بنده همراه شما رفت . . .

یازدهم سپتامبر ۱۹۶۲ . . . بنده از رفتن آقای شرف (۳) هنوز هیچ خبری نداشتم ولی توصیه های آن دوست گرامی را خاطر خواهم داشت . آقای پرفسور آربری حالا در دبلین است برای درو محصول نسخه های سرچستر بیٹی . او البته هر دو عالم را دیده است و می شناسد . برای سال اول دانستن خوب انگلیسی چندان مهم به نظر نمی آید. در هر

۱- مقصود کتاب Alocust, sleg است که زیر نظر پرفسور هنینگ و احسان یارشاطر تهیه و چاپ شده است (لندن ۱۹۶۲) . ۲- اصل : نماده است .

۳- یعنی دوست ما دکتر شرف خراسانی استاد دانشگاه ملی ایران که در آن وقت در کمبریج بود .

صورت پرفسور آبروی در این کارها یگانه شخصی است که قراری گیر : و خوب است که به او نامدای نوشتید. کاش که مواجب حالیه در وقت این بنده بود که بنده سالی پانصد و پنجاه لیردمی گرفتم تا وقتی که پرفسور شدم و به من یک هزار دادند . در صورتیکه وقت جنگ از مواجب من نه شلینگ و نیم ازهر بیست شلینگ مالیات می گرفتند تاچه رسد به زمان تقاعد . حالاکسب کننده ماخانم است که درس می دهد و ترجمه می کند و می فرماید از برکات خدا راضی باش .

زلزله ایران هوش ما را بل هوش تمام عالم [را] متزلزل کرده است . درهمچنین وقتی از کارهای جزوی و شخصی یادکردن ناحق است . . .

خدمت سرکار خانم مهربان هزار سلام برسانید و هر دوساغ سلامت باشد . . .
یازدهم سپتامبر ۱۹۶۲ . . . در تکمیل نامه دیروز عذر می خواهم از توضیح خاطر که بیخود بوده ا

امیدواریم که اقامت در «سناتورین» - که برای اعضای سنا باید جای مناسب باشد - بسیار خوش و مفید گذشته . . .

هجدهم سپتامبر ۱۹۶۲ . . . روز ۲۳ بلکه پرزحمت باشد و بنا براین امیدواریم که بلکه عصر ۲۲ بتوانید برای صرف چای ما را سرافراز بفرمائید که بعد از فراق مدید راحت بنشینم و تلافی مافات کنیم . . .

دهم فوریه ۱۹۶۳ . . : اسباب نهایت خرسندی گردید که با این دوری مسافت و ازدحام سالهای گذشته روز تولد بنده هنوز از خاطر عالی محو نشده است . رسیدن به سن هشتاد و شش سالگی جای هیچ تبریک نیست و اظهار محبت دوستان را فقط برسم تسلی (۱) در این ایام پیری می توانم قبول کنم .

از آنچه می فرمائید که از اوضاع شیخوخت همدرد بنده هستید متأسفم . ولی از طرف دیگر خط رساله حضرتعالی مستقیم روان است و موجب امیدواری است که معالجه و استراحت پارسال نتیجه خوب بخشیده . ضمناً مسموع می شود که درمجلسی خطاباً فصیح ادا فرمودید (۲) و اگرچه میل فرمودید به کردی نطق بکنید (که راستی با امسیت کردیاً هیچ ربطی ندارید) با زبان شیرین و محلی ، مسقط الرأستان ملاکین جدید را تبریک نمودید . پس از برکاتی که برجاست سبحان الله (۳) تعالی باید گفت ا

. . . اینک سواد کاغذی که خدمت آقای رئیس دانشگاه تهران نوشتم برای استحضار خاطر شریف لفاً می فرستم (۴) و اگر فرصتی و مناسبتی پیدا فرمودید خواهشمندم که به مقامات لازمه دو کلمه بفرمائید که زیر بار فشار اوضاع حالیه برویم . پس مردم تصور نکنند که از طرف این حقیر تقصیر تبلی یا درنگ یا غفلتی شده است .

- ۱- اصل : تسلی
 ۲- اشاره است که به نطقی که تقی زاده در کنگره اصلاحات
 ارضی ایراد کرده .
 ۳- اصل : سبحان الله
 ۴- درباره علت تعویق چاپ کتاب مقالات خودش



CRANSTON'S KENILWORTH HOTEL,
GREAT RUSSELL STREET,
LONDON, W.C.1.

Telegrams: "Everyone
Wasteless, London"
Telephones: 3308 Museum
3309

May 19th 1924

فدایت کوم امروز مرقومہ جناب پروفیسر برون
بنده رسید کہ حاکی از سلامتی وجود سرکار عالی و توقف
سرکار در لندن بود بنده همیشه توسط دولت عزیز نمودمان
آقای شیخ محمد خان قزوینی احوال پرس می‌شدم و حالا خیلی
ممنون می‌شوم اگر ملاقات سرکار برای اینجانب میسر گردد
بنده تا اخر این هفته لندن هستم ولی بدستخانه پیشی از
وقت نمیتوانم بگویم در چه روز و در چه ساعت فرصت
خواهم داشت از همه بهتر است کہ (روزی نزدیک ساعت
۱-۹ صبح بنده را پای تلفون بخوانید کہ اسباب

مزید امتنان شود
زیاده زحمت

مخلص

Minorovsky

Museum 3308
3308

مقلما 3443 British Museum اصل و نمرة تلفون

بنده سے مکالمہ انتہائی عمدہ طریقاً ملاحظہ
 ہوئے ہیں۔ فرستادم، آئی کٹوریا پورہ علی
 اردو کی طرف درہن باب یا لوری ہوتا ہے
 جو وہی ننگہ معلوم ہے۔ ننگہ میوہ کہ
 اس طرف غیر قریب مانگی پیدا ہوتی ہے
 تاکہ خفیہ طور پر ہی ہونی اسباب
 صلح کیلئے و چونکہ بنده (۱۶) ص ۱۰
 لڑتے تھے اہم بدم بلاد کا یہ کہ نور
 عیم ما بلایا ہی یہ ب دراورہ زبندہ
 رائیلی ملوں ساخنہ لا بہرینت
 رسیدہای بندہ ہی فرستادہ تو

مظلوم حقیقی بنده خودم هستم که عده‌ای از صفحات بنده کسر شده . در هر صورت امیدوارم که اعتباری که دانشگاه از روی خیلی لطف به این جانب فرودند از فروش کتاب درآورده شده ، ان شاء الله مخلص این دنیا و آخرت

خیلی افسوس دارم که از تفصیل ماجرای تقسیم اراضی اطلاعات کافی ندارم . اگر در این باب متنی یا کتابچه‌ای نشر شده است خیلی می‌خواهم آنرا بخوانم .

شانزدهم مارس ۱۹۶۳ ما هر دو دوچار ناخوشی گریب شدیم و اگرچه ظاهراً این ناخوشی رفع شده است هنوز نتایج مختلف آن باقی مانده است . يك ساعت زکام و يك ساعت سرفه و گاه کمر درد و گاه صداع ، پناه بر خدا . خاطر ندارم درعهد جوانی ما این جور بلاها منتشر می‌شد . می‌گویند که این «فلو» از آسیا آمده است و البته حالا تمام واردین و عابرین با هواپیما را نمی‌شود تحت نظر نگاه داشت .

روزنامه‌ها بدبختانه خیلی کم از تنظیمات جدید ایران (۱) می‌نویسند و نمی‌شود فهمید کار تا کجا رسیده است . تازگی دوستی را دیدیم از ایران و حسب فرمایش او همه چیز در حال درخشان است و ملت متحد المرام باشد

ان شاء الله این سفر نتیجه صحیح باشد و شمس معالی بر ایران زمین درخشان شود .
ششم اکتبر ۱۹۶۳ چشم بنده باز قدری زحمت می‌دهد و عینک تازه هنوز نرسیده است . پس از خط بد بنده معذرت می‌خواهم .

از بازدید آقای ایرج افشار خیلی ممنون شدم . . . امیدوارم مغرب اقصی او را نخواهد بلعید (۲) حتی اهل این سرزمین از brain of Crain متوحش می‌شوند .

در میان کتابهای تازه کتاب C. E. Bosworth --- the Ghaznavids خیلی خوب است . این جوان مورخی است مسلح با السنه شرقیه است . مستشرق که Mölehenfwr alles باشد از عمر خیام تا به قران سعدین !

از قضا چهار پنج روز دیگر ما به نیم صده اول تأهل ما خواهیم رسید .
بیست و نهم اکتبر ۱۹۶۳ روز پنجاه ساله ازدواج ما بسیار راحت گذشت

دوستی ما را به گردش در اطراف کمبریج برد که این هم برکت بود .
دکتر C. E. Bosworth که سی و دو سال دارد کتابی درباره the Ghaznavids

نوشته که بنظرم خوب است . اگرچه باز به خواندن آن مشغولم .
بیست مقاله مینورسکی یاواش یاواش به اتمام نزدیک می‌شود .

چهاردهم مارس ۱۹۶۵ - (رسیده به تهران) . . . امیدوارم که پیک بهار خبر صحت و عاقبتان را خواهد آورد .

از حال این دوستدار جويا باشید هستیم . دعا گوئیم . امیدوارم که بیست مقاله این

۱- یعنی اصلاحات ارضی

۲- اشاره است به اولین سفری که به دعوت کتابخانه وایدنر (دانشگاه هاروارد) برای فهرست نویسی به آنجا رفتم .

کمیته خدمت عالی رسیده باشد چنانکه از آقای ایرج افشار مخصوصاً خواهش کرده بودم. (۱)
 باز گرفتار تجدید نظر در بعضی نوشتجات سلف هستم و ضمیمات علاوه‌ای به حدود العالم
 خیلی اسباب دردسر است. بعد از بیست یا سی سال آثار ناتدل علینا بی تغییر می‌ماند فقط، در
 صورتیکه ما این مدت را در خواب گذرانده باشیم!
 خیلی حیف است که مذاکرات در ترتیب فروش بیست مقاله در اروپا اینقدر طول کشید
 ولی حالا گویا مسئله نزدیک به حل رسیده است. اما ببینیم.

بنده در دسامبر گذشته در روزی بیرون رفتم که هوا [بد] بود و باد شدید بود و چشم
 حساس بنده سرما گرفت. از این بلا هنوز کاملاً خلاص نشدم. ولی امیدم بر ملایمت هوای
 بهار است.

بیست و یکم آوریل ۱۹۶۵ - ... در دنیا عده [ای] چیزها هست که جالب نظر
 است ولی کاملاً فهمیده نمی‌شود. بدبختانه «هردم از عمر می‌رود نفسی»، و همچنین از جماعت
 دوستان فقدان یا نقصان می‌شود. «درینا جوانی درینا جوانی»، و امید [به] آنچه بسد
 خواهد آمد.

مع الاسف چشم بنده خیلی بد شده و دکتر می‌گویند بلکه عملیات لازم باشد. حالا
 تحقیق می‌کنم آیا این کار به توسط «کمیته حفظ صحت ملی» میسر می‌شود یا نه؟ سن کامل
 بنده هم تا اندازه‌ای مانع این امر می‌باشد. از خط بد خود معذرت می‌خواهم.
 با آرزو سلامتی
 Von Hans zu Hans

آخرین نامه

دهم مارس ۱۹۶۶ - (۲) ... چنانکه می‌دانید دانشگاه تهران از روی لطف خودشان

۱- مینورسکی تقریباً در تمام نامه‌هایی که از تاریخ به بعد به تقی‌زاده
 نوشته است به موضوع چاپ بیست مقاله خود اشاراتی دارد و مشکلاتی را که موجب تمویق
 انتشار آن شده است یک به یک نوشته است تا تقی‌زاده در رفع مشکل برآید و مخصوصاً وقتی
 متصدی انتشارات دانشگاه شدم همیشه تقی‌زاده نسبت به نشر آن یادآوری می‌کرد تا اینکه
 بالاخره کتاب در سال ۱۳۴۴ با دفع مشکلات و زحماتی که در حمل نسخ آن از لندن به
 تهران ایجاد شده بود و کلنجار رفتنهای زیاد با اداره گمرک، از طرف اداره انتشارات
 دانشگاه منتشر شد و وقتی یک نسخه از آن را به تقی‌زاده دادم فرمود الحمدلله. خوشحالم
 که در حیات مینورسکی کتاب انتشار یافت. باید ذکر کرد که در نشر این کتاب دکتر منوچهر
 اقبال، دکتر احمد فرهادود دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر احسان یارشاطر و دکتر حافظ فرمانفرمائیان
 سهم دارند ولی سهم عمده از آن تقی‌زاده است که شاید چهل پنجاه بار موضوع را دنبال کرده
 است. و همین ماجرا در مورد فرهنگ خوارزمی هنینگ نیز دیدم.

۲- یک ورقه اول ازین نامه گم شده است.

و بدون هیچ استدعا یا کنایه‌ای از طرف من حق تألیفی معین فرموده برای جلد بیست مقاله بنده به توسط سفارت کبری از بنده سه تا رسید خواستند و آنها را به همان توسط به تهران فرستادم. آقای دکتر منوچهر ظلی از روی لطف در این باب یادآوری فرستاده بود ولی نتیجه معلوم نشده. به نظر می‌رسد که از طرف غیر مترتب مانعی پیدا شده است یا آنکه عرض کردم حال برای طرفین اسباب تصدیع شده است و چون بنده به هیچ وجه زحمت نمی‌خواهم بدهم به دانشگاهی که نور چشم مرا به لباس چاپ درآورده و بنده را خیلی ممنون ساخته. اما بهتر نیست رسیده‌های بنده پس فرستاده بشود و ما همه از این دردسر خلاص شویم. در این باب از آن دوست گرامی (یک کلمه ناخوانا) می‌خواهم که ما از این مشکل‌راهی پیدا کنیم و دعاگو باشیم (۱)...

خط بنده بسیار بدست ولی سر کار ملای بی‌نقطه هستید. (۲)

۱- اشاره است به اینکه از قبول حق تألیف امتناع داشت و آنقدر که به یاد دارم درین باب مکاتبات زیاد با سفارت ایران در لندن شد تا مینورسکی را وادار به قبول حق تألیف مرسوم دانشگاه کردیم.

۲- ظاهر آ آخرین عبارت است به فارسی که از قلم مینورسکی به تقی‌زاده نوشته شده است و پس از این دیگر نامه‌ای از او نرسیده است. مینورسکی پانزده روز پس از کتابت این مکتوب در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۶۶ درگذشت.

از: کمال اجتماعی جندقی

سپیده زد

چو برق از نظرم دوره شهاب گذشت
چنان گذشت که از آسمان شهاب گذشت
تمام زندگی من به پیچ و تاب گذشت
چو تند باد که از خانه خراب گذشت
غریب را به مثل چونکه از سر، آب گذشت
که عمر من همه در خدمت کتاب گذشت
سپیده زد، چه نشستی که وقت خواب گذشت

بهار عمر من از بس که با شتاب گذشت
ندیده خیر جوانی، بهار زندگیم
ز بس که پیچ و خم راه زندگی دیدم
گذشت فی‌المثل این روزگار و نیک‌بدش
تفاوتی نکند یک نی و هزاران نی
مراست خفته گل عمر لابلای کتاب
سپید گشتن سوی سیاه می‌گوید:

خوشم که فضل خدای است بی‌شمار و حساب
و گرنه محنت ایام از حساب گذشت